ساعت ۲۵

بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد در قصه‌های بهرام صادقی

قمقمه‌های خالی شاه

علی شروقی

■ راوی دیوانه قصه «قریب‌الوقوع» بهرام صادقی از دوست آرمانخواهش -محسن فلان- مدارکی دارد: چند نامه که متضمن تعهداتی است که محسن فلان درباره آینده‌اش داده است. راوی، پس از ارایه هر نامه، وضعیت دوست خود را در آینده روایت می‌کند. آینده‌ای که نشان می‌دهد محسن فلان به تعهداتش عمل نکرده و آرمان‌های گذشته‌اش در آینده‌ای هنوز نیامده، به آرزوها و اهدافی که به «انقلاب شاه و ملت» بی‌شباهت نیست، استحاله، تقلیل و تخفیف یافته است. آینده، گذشته است: این استراتژی‌ای است که قصه «قریب‌الوقوع» بر پایه آن بنا شده و بسط یافته و صادقی این استراتژی را به تکنیک روایت کودتا بدل کرده است. البته دست انداختن اصلاحات ارضی، از دست رفتن آرمان‌های بزرگ و چسبیدن به زندگی روزمره و منافع شخصی، دلخوش داشتن به خوشی‌های کوچک و خصوصی و از طرف دیگر افسردگی و احساس شکست قشر روشنفکر، همگی عناصری هستند که «قریب‌الوقوع» و دیگر قصه‌های بهرام صادقی را به وضعیت پس از کودتای ۲۸ مرداد متصل می‌کنند. این اما سطحی‌ترین نسبت این قصه‌ها با کودتا است. در عوض، نسبت عمیق و بنیادین قصه‌های صادقی را با کودتای ۲۸ مرداد در استراتژی‌های روایی این قصه‌ها باید جست. مهم‌ترین قصه‌های بهرام صادقی و از جمله همین قصه «قریب‌الوقوع»، بین سال‌های ۳۵ تا ۴۶ منتشر می‌شود. یعنی سه تا ۱۴ سال بعد از کودتا. بین نویسندگان دهه‌های ۳۰ و ۴۰، کمتر کسی مانند بهرام صادقی وضعیت پس از کودتا را اینسان مالیخولیایی روایت کرده است. این مالیخولیا، زاده وضعیتی است که صادقی، خود در آن قرار داشت. یعنی پیوند میان خلاقیت فردی او، با زمینه‌ای که صادقی در آن شروع به نوشتن به صورت جدی کرد. این پیوند نه برساخته این همانی وضعیت فردی و زمینه اجتماعی -سیاسی سال‌های پس از کودتا، که دقیقا برعکس، ریشه در تضاد این دو داشت. دوران افسردگی پس از کودتا دوران اوج شکوفایی صادقی نویسنده است و برخورد شدید این دو تضاد، فرجامی جز خلق چند قصه فوق‌العاده درخشان و انهدام و افول زودرس خالق آن چند قصه -آنچه صادقی به آن دچار شد- نداشت. یعنی نوعی انفجار و تخریب خلاقانه خود. این انفجارِ حاصل از برخورد شدید رخوت و خلاقیت، به فرم آثار صادقی بدل شد. فرمی دوپاره میان خلاقیتی یادآور شور و هیجان ملی و سیاسی دوران مصدق و افسردگی و احساس شکست پس از کودتا. اهمیت این فرم اما نه در بازتاب دادن مقطع تاریخی پس از کودتا در ادبیات، که در عبور دادن و آزاد کردن تاریخ از آن مقطع سنگین گذر است. کاری که در عرصه زیبایی‌شناختی جز با خلق یک تاریخ زیرزمینی یعنی همان ادبیات، در مقابل تاریخ رسمی امکان‌پذیر نبود. یعنی ایجاد یک زمان و لحظه تخیلی در برابر لحظه‌ای که نظم مستقر پس از کودتا آن را از آن خود کرده بود. آقای کمبوجیه – قهرمان قصه سنگر و قمقمه خالی- در پایان قصه می‌گوید: «من سال‌ها است با چند قمقمه خالی پوسیده، مدام از این گوشه به آن گوشه فرار می‌کنم.» وضعیت آقای کمبوجیه در لحظات پایانی قصه بی‌شباهت به وضعیت محمدرضا شاه در دو لحظه تاریخی – یکی چند روز مانده به کودتا و دیگری در ۲۶ دی ۵۷ - نیست. وضعیت بی‌ثبات ترس و گریز، یعنی همه آنچه حکومت پهلوی در سال‌های بین کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب ۵۷ با خودفریبی و جعل تاریخ، سعی در لاپوشانی و عقب انداختن آن داشت و بازماندگان آن حکومت مانند پرویز ثابتی – مقام امنیتی دوران شاه – نیز اکنون در خاطرات خود می‌کوشند به این جعل تاریخ ادامه دهند و با نقد دوران مصدق، وضعیت پس از کودتا را توجیه و ستایش کنند. نقدهایی از نوع نقد ثابتی بر مصدق، وقتی مشکوک به نظر می‌رسد که از پس شأن تلاش برای توجیه وضعیت پس از کودتا، به عنوان بهترین وضع ممکن آشکار می‌شود. در مقابل همین جعل تاریخی است که بهرام صادقی، شخصیت «کمبوجیه» را می‌سازد. شخصیتی همنام دومین پادشاه هخامنشی که در عین شهرت به اقتدار، وقتی برای کشورگشایی رفته بود، زیرپایش خالی شد و گوماتای مغ، با جعل نام برادرش به جای او بر تخت نشست. آری ادبیات، گاه تنها با احضار نامی تاریخی از گذشته‌ای دور به لحظه اکنون، تاریخ رسمی را بحرانی می‌کند. صادقی با شگرد نگارش خود، زمان حال را منهدم و چند روز مانده به کودتا را به ۲۶سال پس از آن – لحظه فرار نهایی شاه – متصل کرد و این یعنی گریز و گذشتنِ گذشته از گذشته، در آینده‌ای «قریب‌الوقوع» و تحقق ادبیات، میان دو فرار و بحرانی کردن لحظه پس از کودتا که حکومت می‌کوشید آن را تثبیت شده و بدون بحران بنمایاند و در مقابل، صادقی با بازگرداندن شاه به لحظه بی‌ثبات گریز روزهای پیش از کودتا و نگه‌داشتن او در آن وضعیت بی‌ثبات، خوانندگان قصه‌اش را به آینده‌ای که آن وضعیت در آن تکرار می‌شد و این بار تا انتهای مفروض خود پیش می‌رفت، حواله داد. به فرار این بار بی‌بازگشتی که گرچه هنوز در واقعیت موجود رخ نداده بود اما ادبیات، امکان‌پذیری آن را عیان می‌کرد و آن را پیشاپیش به فرجام محتوم خود می‌رساند.

عکس: بهنام موذن، شرق

گفت‌وگو با سیمین بهبهانی درباره شعر پس از کودتا در آستانه سالمرگ مهدی اخوان‌ثالث

اخوان‌ثالث یک ذات شاعرانه است

مهدی وزیربانی: پس از کودتای ۲۸ مرداد، ادبیات معاصر ایران در شرایطی نامتعارف قرار گرفت و شعر «اخوان‌ثالث» در چنین شرایطی شکل گرفت. در این دوره تفاوت شعر مرثیه‌وار اخوان با شعر شاعرانی چون «احمد شاملو» که هرگز شکست و ضربات مهلک کودتا را نپذیرفتند سبب ایجاد سبک‌های متفاوتی در شعر آن دوره شد. «سیمین بهبهانی» که از نزدیک در جریان تمام این اتفاقات بود درباره شعر شکست اخوان و نگاه عصیان‌برانگیز شاملو معتقد است: «شعر اخوان آدمی را به گریستن و مرثیه وا می‌دارد اما شعر شاملو آدم را به یک عصیان مجاب می‌کند» با سیمین بهبهانی درباره شعر پس از کودتا و اخوان‌ثالث به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

■■■

یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های شعر اخوان وارد کردن مولفه‌های زبان و سبک خراسانی به شعر معاصر است، یعنی کاری مشابه آنچه نیما انجام داد و زبان اقلیم خود را وارد شعر کرد. به نظرتان اینکه برخی منتقدان می‌گویند برخلاف نیما، در بیان شعری اخوان این استفاده از زبان یک اقلیم خاص در شعر، به هیچ‌وجه ملموس و قابل دفاع نیست، نظر درستی است؟

من کاملا با این نظر مخالف هستم. اخوان یکی از مهم‌ترین و ماندگارترین شاعران معاصر ایران است. او شاعر باهوشی بود و در ادبیات ما به سرعت پیشرفت کرد، اگر به ادبیات فارسی از ۸۰۰ سال قبل به این طرف نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که این ادبیات بنا بر موقعیت و شرایطی که شاعر توانسته یا می‌تواند از آن برداشت کند، شکل می‌گیرد. مثلا می‌گویند سبک خراسانی یا سبک هندی یا عراقی. اینها بنا بر موقعیت و سنت خاص پیرامون شاعر است که به وجود می‌آید، مثلا سبک غزل سعدی با سبک شعرای خراسانی متفاوت است و این نتیجه همان تلفظی است که به اصطلاح در آهنگ زبان آنها حاکم می‌شود. این را به خوبی می‌توان از خوانش اشعار شاعران در آثارشان فهمید و درک کرد. اخوان هم در خراسان زاده شد و شکل گرفت و بسیار قابل درک است که از سبک خراسانی پیروی کند. این مهم نیست که یک شاعر چه سبکی را پیروی می‌کند، مهم این است که شاعر چه چیزی را می‌گوید و در همین قضیه گفتن است که اخوان شاخص و ممتاز عمل کرده است و شعرش بی‌هیچ کمبود و اشتباهی در فنون شعری، اتفاق افتاده است. شعر اخوان نه البته برای هر کسی، اما برای کسانی که به فنون شعری اشراف دارند خیلی روشن و راحت است. پس باید با کمال احترام بگویم که این حکم از سوی هر کسی صادر شده است، کاملا غلط و به دور از شرایط اثبات است. در شعر اخوان هیچ اشتباه فنی را نمی‌توانیم پیدا کنیم. حتی یک غلط ساختاری در شعرش وجود ندارد و این در حالی است که در شعر بعضی از شاعران نامدار ما غلط‌های بسیاری می‌توان پیدا کرد که آدم را متحیر می‌کند.

هر تحول ادبی، ریشه در تحول اجتماعی دارد. مثلا تئوری نیما که نقطه عزیمت شعر از «سنت» به «مدرنیسم» است، حاصل تحولات اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطه بود. به نظرتان جایگاه مهدی اخوان‌ثالث در میان شاعران پس از نیما مثل «فروغ» و شاملو در کجای شعر معاصر است؟

این شاعرانی که شما از آنها نام بردید، شاعرانی بسیار بزرگ و بی‌بدیل هستند که هر کدام آنها صاحب سبک و شیوه‌ای مختص به خودشان‌اند و از شاعران درجه یک شعر ایران و حتی جهان محسوب می‌شوند و همان‌طور که گفتم کاملا با هم متمایز هستند و هیچ‌کدام کار دیگری را انجام نداده‌اند؛ بنابراین، اینکه بخواهیم بین این نام‌ها و دیگر شاگردان شاخص نیما یک جایگاه و یک انتخاب داشته باشیم و بگوییم کدام بهتر یا کدام بدتر هستند بسیار سخت و غیرممکن است. آنها هر کدام راه خودشان را رفتند و همه آنها قسمتی از عظمت شعر مدرن ایران را به دوش کشیدند. ما نمی‌توانیم بگوییم گل سرخ بهتر از نرگس است چراکه هر گلی بوی خودش را دارد، شاعران بزرگ را هم نمی‌توانیم به راحتی از یکدیگر تفکیک کنیم. در این تقسیم‌بندی بیشتر سلیقه موثر است و مثلا طبق سلیقه، من شاید «نادر نادرپور» را دوست داشته باشم و شما هم که قطعا شاملو را با هیچ‌کس عوض نمی‌کنید! و دیگری شاید «نصرت رحمانی» را دوست داشته باشد و «نیما» هم که سرسلسله تمام این نام‌هاست و هرکس از شعر او بهره‌ای برده است. باز هم می‌گویم که هر کدام از این نام‌ها تکه‌ای از تمام عظمت شعر معاصر ما هستند و ما نمی‌توانیم در میان آنها به‌راحتی تفاوتی قایل بشویم و انتخاب کنیم. البته سلیقه‌ها شرایط ذوقی هر انتخابی را فراهم می‌کنند و ما نمی‌توانیم بیاییم و جلو سلیقه دیگران ایستادگی خودخواهانه بکنیم و هرکس را که بوی گل سرخ را بیشتر دوست دارد به دوست داشتن زیبایی نرگس وادار کنیم و حداقل من این شکل ماجرا را اصلا نمی‌پسندم.

بسیاری از منتقدان اخوان اعتقاد دارند تصویری که از اخوان در ذهن مردم و مخاطبان این نسل به جا مانده است تصویری است با دورنمای «سمبولیسم» یا نوعی «ناسیونالیسم» به انحطاط رسیده و این یعنی پایان دوران شعر اخوان‌ثالث.

این حرف بسیار کودکانه‌ای است و از ذهنیت مریض و عقب‌افتاده زاده شده است. ببینید اولا که خوانش شعر اخوان بسیار سخت است و هرکسی که از راه برسد نمی‌تواند اخوان را به سادگی درک کند و باید یک شخص پرورده از لحاظ ادبیات، مخاطب ساده را در فهم و خوانش صحیح شعر او راهنمایی کند. لذت بردن از شعر اخوان به یک پیشینه پر از اندوخته فن شعر محتاج است و کسی که در این مورد ضعیف باشد ابدا نمی‌تواند از شعر اخوان بهره‌ای ببرد یا حتی به اندیشه اخوان نزدیک شود و در پسند شعر اخوان دچار تنش می‌شود. اما مخاطب و منتقد با دانش و به اصطلاح کاردان شعر به راحتی می‌تواند به لایه‌های زیرین و فرم شعرهای اخوان چه در ساختار و چه در موسیقی دست پیدا کند، اصولا مخاطب مدرن، با ذهن مدرن اخوان تلاقی عمیقی پیدا می‌کند. وقتی شعر اخوان را برایم می‌خوانند حتی در این سن و سال امکان ندارد اشک در چشم من حلقه نزند و این اشک غم نیست بلکه اشک منقلب شدن تمام سلول‌های وجودی من است، تاثیر الفبای اخوان است که مرا به گریستن وادار می‌کند. خصوصیات اصلی شعر اخوان همین است. آنهایی که اخوان را دوست دارند کسانی هستند که شعر ناب او را می‌شناسند. من نمی‌گویم که همه مردم باید به فنون شعر مسلط باشند اما احاطه بر فن شعر، اخوان واقعی را در ذهن متبلورتر می‌کند.

در شعر اخوان حماسه و تراژدی به هم آمیخته است. این تلفیق حماسه و تراژدی آیا لزوم یک تفکر روشنفکری سرخورده است یا از ضمیر خودآگاه اخوان‌ثالث سربرآورده است؟

مهدی اخوان‌ثالث نمونه کامل یک ذات کاملا شاعرانه است و به صورت تدریجی به شکوفایی محض در ادبیات ایران رسیده است. ما اگر کتاب اول اخوان را مطالعه کنیم می‌بینیم که او شاعری است فوق‌العاده و تدریجا به شکوفایی منحصربه‌فردی می‌رسد. او شعرهای «نو» خودش را زمانی می‌سازد که شعر کلاسیک را کاملا کنار می‌گذارد. اخوان را وقتی بی‌بدیل می‌یابید که به سمت نیما گرایش عمیق پیدا کرده است. اخوان، شاعری بسیار احساسی است و احساس اخوان در بین شاعران هم‌نسلش نمونه ندارد و بسیار مستقل است. احساس را فقط شاعری همچون اخوان می‌تواند در حروف الفبا مهندسی کند. من خودم شاید در حین نوشتن نتوانم احساسی که حس می‌کنم را مهار کنم و در بوم صفحه بگنجانم و بعدها که دوباره به شعرم نگاه می‌کنم، این انقلاب درونی را پیدا می‌کنم. هر شاعری به نوعی متفاوت بر قلب و ذهن جامعه تاثیر می‌گذارد و این به اصطلاح «تراژدی» نیست بلکه یک تاثیر بی‌تکلف است. مثلا شعر احمد شاملو هرگز آدم را به گریستن وادار نمی‌کند بلکه آدم را به یک عصیان و خشم مجاب می‌کند و این تناقضی کامل با نوع شعر اخوان است. شعر اخوان بر اعصاب انسان کوبیده می‌شود. به هر حال شاعران بزرگ تاثیرات بزرگی از خودشان به جای می‌گذارند.

در تحلیل شعر فارسی به مهدی اخوان‌ثالث لقب «چاووشی‌خوان شکست» را داده‌اند که اشاره به رابطه شعر او با شرایط خاص پس از کودتای ۲۸ مرداد دارد. آیا شما به این اعتقاد دارید که شعر اخوان بعد از کودتا مرثیه‌وار شد؟ منتقدان بسیاری معتقدند که پس از کودتای ۲۸ مرداد، شعر شاملو نسبت به شعر اخوان غرور و عظمتی تکرارناپذیر دارد و به همین دلیل شاملو را شاعری موفق‌تر از اخوان‌ثالث دانسته‌اند.

ببینید قبول کردن یک فکت، یک حقیقت، به نظر من یک نوع حرکت واقعی است. وقتی آدم به شرایطی می‌رسد که بیچارگی‌اش محرز و غیرقابل اجتناب است، راهی را می‌رود که اخوان در شعرش پس از کودتا رفت. اخوان اما مقداری هم با خودش بی‌مهری کرد. او شاعر بسیار درخشان و مهمی بود و شعرش بسیار زودتر از زمانی که باید خاموش می‌شد، تحلیل رفت. او در سال‌های آخر عمر بسیار کوتاهش، در شعر به پایان رسید و این را نمی‌توانم کتمان کنم. یعنی آن شور و آن قدرت و آن حوصله‌ای را که در چند سال ابتدای شعرش داشت دیگر از دست داده بود. حالا به علت بیماری بود یا اعتیاد شدید یا چیزهای دیگر، من نمی‌توانم دقیق بگویم. به هر صورت نمی‌توانم منکر آن باشم که اخوان در آن سال‌های واپسین عمرش، اخوان ۲۰سالگی نبود. هرچه اخوان به پایان عمر نزدیک می‌شود، شعرش خاموش‌تر و خنثی‌تر شده است. البته از لحاظ فنون اصلی شعر، کارهای او کاملا بی‌نقص است اما از آن خلاقیت و شاعرانگی جوانی‌هایش تهی شده است. اخوان دوره بسیار درخشان و خاصی داشت که به طور ناگهانی رو به افول گذاشت. او همان یک دوره درخشان را به بهترین وجه مورد استفاده قرار داد تا برای همیشه در تاریخ ادبیات ایران تثبیت شود. اخوان به لحاظ شعری زیباترین اشعار دوران خودش را سروده است.

> **راهی که اخوان در شعرش پس از کودتا رفت، تنها راه ممکن بود اخوان اما با خودش بی‌مهری کرد و شعرش بسیار زودتر از زمانی که باید، خاموش شد. اخوان‌ثالث شاعر ملی تاریخ شعر ماست. شاید به لحاظ کارکرد زبانی به شعر شاملو و فروغ نزدیک نباشد اما شاعر ملی ماست و شاملو و فروغ شاعر آوانگارد**

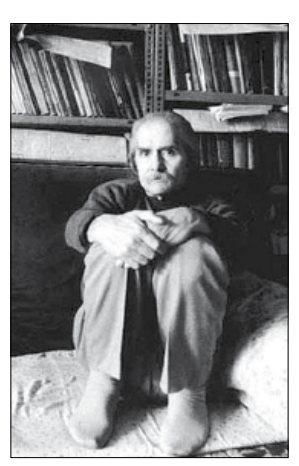

تلقی شما از شاعر آوانگارد چیست و آیا شما اخوان را شاعر ملی می‌دانید یا آوانگارد و پیشرو؟

قطعا ما در آینده، اخوان را در شمار شاعران ماندگار در تاریخ ادبیات شعرمان خواهیم داشت. اخوان به هیچ‌وجه انکارپذیر نیست.

یعنی شاعر ملی هست و نمی‌توانیم او را آوانگارد و پیشروبدانیم؟

ببینید اخوان‌ثالث شاعری کاملا ملی و مهم در تاریخ شعر ماست. شاید به لحاظ کارکرد زبانی به شعر شاملو و فروغ نزدیک نباشد اما شاعر ملی بودن هم بسیار حایز اهمیت است. اخوان شاعر ملی ماست و شاملو و فروغ شاعر آوانگارد.

شما یکی از چند غزلسرای مهم تاریخ شعر ما هستید که در پروسه غزل مدرن جایگاه خاص خودتان را به دست آورده‌اید. با نگاهی به مجموعه آثار اخوان می‌بینیم که اخوان در قالب غزل نیز شعرهایی سروده است. نگاه و ارزیابی شما به غزل مهدی اخوان‌ثالث چگونه است؟

غزل اصلا کار اخوان نبود و ما نمی‌توانیم او را به عنوان غزلسرا و از جنبه غزلسرایی بررسی کنیم. او بسیار تفننی غزل نوشته است. اخوان غزل‌های کمی دارد که به گمان من جنبه تفنن و طبع‌آزمایی دارد و با وجود این، پر از احساس و خالی از نقص است. او با غزل‌هایش نمی‌تواند نمونه یک غزلسرای حتی متوسط باشد. کار مهم اخوان در واقع همان شعر نیمایی است و به اصطلاح همان منظومه‌هایی است که بسیار با حرارت و حماسه و شور شروع شده است و در پایان تمام آثارش هم به یک نتیجه‌گیری قابل تامل می‌رسد. شعرهای نیمایی او در حکم یک ضربت محکم بر کالبد شعر ایران عمل می‌کرد و او در شعر نیمایی شاعر خارق‌العاده‌ای بود، نه در غزل.

آخرین بار که اخوان را ملاقات کردید در چه وضعیت روحی‌ای بود؟

متاسفانه اخوان را آخرین بار در منزل زنده‌یاد «حمید مصدق» ملاقات کردم. بسیار بدحال و افسرده بود. یادم هست اول که آنجا رسیدم اخوان نبود. به پیشنهاد حمید مصدق کسی را فرستادیم تا اخوان را بیاورد و او آمد و بسیار نگران‌کننده و ناخوش‌احوال بود. فردای آن روز مراسم تشییع پیکر «دکتر پرویز ناتل‌خانلری» بود که ما هم رفته بودیم و فکر می‌کردیم چون اخوان و ناتل‌خانلری بسیار با هم دوست بودند، اخوان هم قطعا می‌آید همان‌جا در میان جمعیت که بودم همه می‌پرسیدند پس اخوان کجاست!؟ و من هم پاسخ دادم: اخوان ناخوش‌احوال بود و قطعا به همین دلیل نتوانسته است که ما را در این مراسم همراهی کند. وقتی به منزل رسیدم به اخوان تلفن زدم. یادم هست که نزدیک عصر بود و از او پرسیدم که چرا به مراسم نیامدی؟ همه از من می‌پرسیدند اخوان کجاست. گفت: به خدا قسم که من حال خوبی ندارم و بسیار ناخوش‌احوال هستم و تا دو روز دیگر می‌میرم! من خیلی از این حرف اخوان دلخور شدم و گفتم: این چه مهملاتی است که تو می‌گویی؟ می‌میرم! یعنی چه؟ گفت: سیمین حالا خودت می‌بینی که من دو روز دیگر می‌میرم. با خودم فکر کردم او یا می‌خواهد خودش را عزیز کند یا شوخی می‌کند. همان شب دوباره تماس گرفتم تا حالش را بپرسم که وقتی گوشی را برداشت بسیار سرحال و شنگول بود و گفت: مثل شیر دارم خوش می‌گذرانم. خلاصه یک آوازکی هم پشت تلفن برای من خواند و خداحافظی کردیم و من خوشحال شدم و گفتم که حالش خوب شده است. فردای آن روز که باز تماس گرفتم اخوان از روزهای قبل‌تر هم مریض‌احوال‌تر بود و در صدایش غبار ناجوری احساس کردم. صبح چهارم شهریور بود که از رادیو خبر مرگ مهدی عزیزم را شنیدم و دیگر نفهمیدم که چطور تاکسی گرفتیم و با چه هق‌هقی منزل اخوان رفتیم و آنجا وارد که شدم آقای «دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی» را دیدم و بلافاصله هر دو به شدت گریستیم. هنوز زن‌های سیاهپوش گرداگرد اتاق اخوان را خوب به خاطر دارم. مصیبت وحشتناکی بود و من تا چند ماه بیمار شدم، چراکه برایم قابل قبول نبود مرگ اخوان را بپذیرم. اخوان سالم و ساده و نیرومند، چطور یک دفعه برود زیر خاک؟! و از همه برای من جالب‌تر این بود که خودش می‌گفت دو روز دیگر می‌میرم و درست این اتفاق افتاد.

نگاهی به شعر معاصر پس از کودتای ۲۸ مرداد

شاعر حماسی شکست

ضیاء موحد

نسل ما در واقع در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت و به شناخت فکری و بلوغ اندیشه رسید. زمان وقوع کودتا من ۱۲ سال بیشتر نداشتم و سال‌ها بعد بود که فهمیدم چه فاجعه‌ای در تاریخ و خصوصا ادبیات معاصر ایران اتفاق افتاده است. آنچه از آن دوران هنوز در ذهنم هست آه و ناله‌هایی است که از اعضای «حزب توده» و دیگر احزاب مخالف رژیم پهلوی شنیده‌ام. آنها همان روزها عمق فاجعه را درک کرده بودند. ادبیات پس از «نیما» نمی‌تواند ارتباطی مستقیم با ادبیات پس از کودتا داشته باشد اما شرایط خاص اجتماعی آن دوران به راحتی می‌تواند بر یک دوره طولانی ادبی تاثیر بگذارد. تحلیل من از آن دوران برداشت‌هایی است که از افراد پیرامونم به جا مانده است، آنها یک برداشت ساده داشتند: اینکه یک کودتا صورت گرفت که نباید اتفاق می‌افتاد و حزب توده هم نتوانست کاری انجام دهد، بسیاری از اقشار و گروه‌ها هم عجیب سکوت کردند. اما در ادبیات و شعر معاصر «احمد شاملو» و «اخوان‌ثالث» مرثیه‌سرایی کردند که البته شعر و ذهنیت و نگاه احمد شاملو عظیم‌تر از نگاه سرخورده اخوان بود، اصلا اخوان، اندازه شاملو نبوده و نیست. او نتوانست پا به پای شاملو حرکت کند. شعر بعد از کودتا تنها یک پرچم‌دار حماسی و عصیانگر داشت و آن شاملو بود. شعرهای شاملو را که دوباره مرور کنیم تفاوت ساختار و زبان و تفکری شکست‌ناپذیر در تمام لایه‌های شعر او به خوبی قابل مشاهده است. البته امروز منتقدانی هستند که اخیرا وارد حوزه شعر نو شده‌اند و به هیچ‌وجه شعر مدرن را نمی‌شناسند و البته به شعر شاملو نقدهایی بی‌اساس وارد می‌کنند. شاملو و شعرش خصوصا بعد از کودتا و در دفتر شعر «هوای تازه» یک ترکیب کامل و محض از زبان فارسی است. «نصرت رحمانی» هم در شعر معاصر چهره خاصی است. اما من از او شعر سیاسی خاصی نخوانده‌ام و برخلاف نگاه غالب فکر نمی‌کنم که از جریان کودتا تاثیری گرفته باشد. همین‌طور «حمید مصدق» که بیشتر به «وطنیه‌سرایی» عاشقانه اصرار داشت، تا شعر سیاسی. من بعد از شاملو و اخوان می‌توانم از «محمد زهری» نام ببرم که به اعتقاد من بیشترین تاثیرات را از ادبیات بعد از کودتا گرفت و شعرش مفهوم صریحی از اتفاقات آن برهه زمانی است، اما در آخر باز هم تاکید می‌کنم که اخوان ثالث و شعرش هرگز در شأنیت تفکر احمد شاملو نبود و تنها شاعر مهم پس از کودتای ۲۸ مرداد در شعر معاصر ما احمد شاملو است، با تمام احترام و ارادتی که به زنده‌یاد مهدی اخوان‌ثالث دارم اما این یک حقیقت انکارناپذیر است. اگرچه احمد شاملو و اخوان هر دو شاعران سیاسی بعد از کودتای ۲۸ مرداد هستند، اما روح نوجویی و در واقع شعر مدرن ایران در شعر شاملو تجلی پیدا می‌کند. و نکته دیگر تاثیری است که شاملو از شعر اروپا گرفته است. این نوع تاثیرات بر تمام فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ ایران از قدیم وجود داشته. تاثیرپذیری «خیام» از «ابوالعلاء معری»، «سعدی» از «متنبی» و «حافظ» از شاعران پیش از خود نمونه‌های بارزی از تاثیر شاعران یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر و هر شاعر بر شاعران بعد از خود دارد. شعرهای شاملو به این اعتبار دارای تاثیرات بسیاری بر شعر ماست که هنوز مفهوم و عمق آن شناخته نشده است.

شعر شاملو به‌خصوص دفترهای «هوای تازه» و «باغ آینه» و بسیاری از شعرهای دیگرش -که بیش از همه شاملو را با آنها می‌شناسیم- سراسر فارسی خالص و نگاهی نو به زبان و ساخت شعر است.

پاورقی

خواب آشفته دایی‌جان – ۹

چشماتو ببند و هی الکی بگو عاشقتم

احمد غلامی

■ فرنگیس خانم هیچ‌وقت نتوانست آن روزی را فراموش کند که به خاطر عشقی کودکانه پدرش پاهای او را گرفت و از لبه ایوان آویزان کرد. گفت: «بگو غلط کردم!» اما او نگفت، نه به این دلیل که به عشقش اعتقاد داشت، فقط به این خاطر که نمی‌دانست برای چه کاری باید بگوید غلط کردم. وقتی بزرگ‌تر شد به آن حرف عمل کرد و هرگز طرف مردی نرفت که ناچار به غلط کردن بیفتد. فرنگیس خانم به‌خوبی آن عصر تابستانی را به یاد دارد که وارونه از دو پا آویزان، به موزاییک‌های پر نقش و نگار حیاط زل زده بود که قطره خونی از دماغش افتاد روی آنها و یک قطره شد دو قطره و سه قطره و نقش موزاییک‌ها قرمز شد. همان رنگی که دوست داشت. بعدها شبی خواب دید که پدرش باز او را از دو پا آویزان کرده و فریاد می‌زند: «بگو غلط کردم» اما فرنگیس خانم اصلا نمی‌ترسید. خیلی هم کیف می‌کرد که دنیا را وارونه می‌بیند. وقتی دنیا را وارونه می‌دید، خیلی چیزها را که قبلا ندیده بود حالا می‌دید، مثلا یک سوسک مرده افتاده بود پشت خمره خالی سرکه و مورچه‌ها داشتند او را می‌بردند. توی همین فکرها بود که زمین چرخید و آسمان زمین شد و زمین آسمان. فرنگیس خانم دستش به سقف زمین بود و پدرش از پاهای او آویزان شده و زیر پاهایش بی‌نهایت ابر بود و تهی آسمان. پدر اشک می‌ریخت و التماس می‌کرد کمکش کند. فرنگیس خانم نمی‌دانست چرا پاهای لاغرش از جا کنده نمی‌شود. آنقدر پدر پاهای او را گرفت که دست‌هایش خسته شده و پاهای او را رها کرد و افتاد ته آسمان و فریاد زد: «فرنگیس...» یک هفته بعد پدرش مرد.

مادر گفت نمی‌تواند خرج دانشگاهش را بدهد، باید ازدواج کند تا باری از دوش خانواده برداشته شود. خواستگار آمد، مثل خودش قدبلند بود و عبوس. کم حرف و عیب‌جو و مثل خودش اصلا اهل عشق و عاشقی نبود. ولی فرنگیس الکی عاشقش شد، یعنی سعی کرد عاشقش شود، شب‌ها چشم‌هایش را می‌بست و هی الکی می‌گفت من عاشق مازیار هستم. آنقدر گفت که آخر الکی عاشق مازیار شد. مازیار آمد خواستگاری اما بعد از آن دیگر پیدایش نشد. یک ماه گذشت، دو ماه گذشت، سه ماه گذشت، فرنگیس دیگر طاقت نیاورد، پرسان‌پرسان رفت خانه و خانواده او را پیدا کرد. وقتی مادر مازیار فرنگیس را دم در دید، دخترهایش را صدا زد. او ترسیده بود و می‌خواست فرار کند. خواهرهای دوقلو آمدند دم در و زل زدند بهش، مادر گفت: «می‌بینی این قرار بود عروس‌مان بشود.» فرنگیس با شنیدن «قرار بود»، قدمی به عقب برداشت تا فرار کند. مادر زد زیر گریه و گفت: «عین مازیاری!» بعد زانوهایش شل شد و همان دم در نشست و گفت: «مادرت بمیره مازیار ناکامم» دوقلوها زیر بال مادر را گرفتند و او را کشان‌کشان بردند توی ایوانی که شبیه ایوان خانه پدری فرنگیس بود. او زل زده بود به کاشی‌های حیاط که برایش چای آوردند و یادش افتاد که بپرسد: «مازیار کجاست؟» آنها چیزی نگفتند و چیزی هم نپرسیدند. یکی از دوقلوها گفت: «دوستش داشتی؟» نمی‌دانست چه جوابی بدهد. تا حالا فکر نکرده بود که مازیار را دوست داشته یا نه، سکوت کرد. دوقلوی دیگر گفت: «مازیار عاشق تو بود.» بهت‌زده گفت: «من؟!» دوقلو اول گفت: «آره... تو، هر شب توی ایوون می‌خوابید و با خودش می‌گفت من عاشق فرنگیس هستم. من...» یادش افتاد مازیار گفته بود، من تو را دوست ندارم و فرنگیس هم گفته بود، من هیچ مردی را دوست ندارم. هر دو خندیده بودند و مازیار گفته بود: چه عالی، پس حالا بیا الکی عاشق هم بشویم. گفته بود: چطوری؟ مازیار گفته بود: هر شب چشم‌هایت را ببند و هی الکی بگو من عاشق مازیار هستم، من هم هر شب همین کار را می‌کنم. یک ماه دیگر دوباره میام خواستگاری اگر همدیگر را دوست داشتیم ازدواج می‌کنیم. و فرنگیس که نگران خرج و مخارج زندگی‌اش بود، گفت: اگر همدیگر را دوست نداشتیم چی؟ مازیار گفته بود: باز هم ازدواج می‌کنیم. اشک از گونه‌هایش پایین ریخت. دوقلو دومی گفت: «پس دوستش داشتی؟» فرنگیس باز جواب نداد. پرسید: «مازیار کجاست؟» دوقلوها با هم گریه کردند و دوقلو اولی گفت: «افتاد ته آسمان» فرنگیس دیگر طاقت نیاورد، بلند شد و از حیاط زد بیرون و یادش رفت بپرسد چرا و چطور افتاد ته آسمان. وسط کوچه رسیده بود که دوقلو دومی صدایش کرد، برگشت. انگار مازیار بود که وسط کوچه ایستاده بود. گفت: «کیفت رو جا گذاشتی.» کیفش را گرفت. دوقلو دومی گفت: «مازیار داده بدم به تو.» گفت: «چیه؟» همان موقع دوقلو دومی در پاکت را باز کرد. عکس مازیار بود، مثل خودش قدبلند و عبوس، کم‌حرف و عیب‌جو بود و مثل خودش اصلا اهل عشق و عاشقی نبود. خواست عکس را بگذارد توی پاکت که جا نرفت کاغذ توی آن مچاله شده بود. انگار چک بود. برگشت تا آن را پس بدهد، اما دوقلو دومی رفته بود.